

باورهای عامیانه در مثنوی هفت‌اورنگ عبدالرحمن جامی

سکینه رحیمیان

فارغ التحصیل کارشناسی ارشد رشته ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد چالوس، ایران

چکیده

در این مقاله به بررسی دانش‌ها و باورهای عامیانه در هفت‌اورنگ جامی پرداخته‌ایم. پس از بررسی باورها و اعتقادات مردم عامه در مثنوی هفت‌اورنگ جامی، به این نتیجه می‌رسیم که آداب و رسوم و باورها و تفکرات عامیانه در این اثر گرانقدر بصورت برجسته و پررنگ بازتاب داشته و در این میان، بسیاری از باورهایی که جامی به آنها اشاره کرده در دوره‌های بعد هم رواج خود را حفظ کرده و موضوعیت خود را از دست نداده‌اند؛ از جمله: اعتقاد به جادو، طلسم، ارتباط گنج و طلسم و ... که در آثار شاعران و نویسندگان ادوار بعد قابل پی‌گیری است. برخی از عناصر فرهنگ عامه، در هفت‌اورنگ، جنبه‌ی آیینی و مذهبی دارد و برخی دیگر جنبه‌ی خرافه دارد. در کل می‌توان گفت، باورهای عامیانه‌ای که در هفت‌اورنگ بازتاب یافته است، اگر نه همه، اغلب از همان باورهایی است که صاحبان دیگر متون نظم و نثر قبل از جامی بدان توجه داشتند. زیرا یکی از ویژگی‌های شعر در «قرن نهم» اقتفا و تتبع اشعار بزرگان دوره‌های قبل است و جامی نیز به شاعرانی چون سعدی و نظامی نظر داشته است و از آنها پیروی کرده است.

واژه‌های کلیدی: هفت‌اورنگ جامی؛ باورهای عامیانه؛ خرافات؛ آداب و رسوم.

۱- مقدمه

یکی از بهترین منابع برای شناخت فرهنگ عامه هر ملّتی، ادبیات آن ملّت، به خصوص ادبیات مکتوب آن است. زیرا در ادبیات شفاهی و انتقال فرهنگ عامه از این طریق امکان از بین رفتن و تغییر بعضی از عقاید و آداب و رسوم وجود دارد؛ حال آنکه ادبیات مکتوب به عنوان منبع بکر و کمتر دست خورده‌ای که از روزگار مردم گذشته بازمانده و تجلی‌گاه فرهنگ کسانی که در آن دوره زیسته‌اند می‌باشد، ما را در شناخت و تحلیل زندگی اجتماعی، باورها و آداب و رسوم پیشینیان یاری می‌رساند. به گفته‌ی دکتر محمد جعفر محجوب: «گاهی مطالعه‌ی آثار بازمانده‌ی فرهنگ عامه چنان روشنگر اخلاق و وضع روحی جامعه‌ی عصر خویش است که هیچ کتاب تاریخ و جامعه‌شناسی نمی‌تواند چنین پرتوی به زندگانی اجتماعی آن روزگار بیفکند» (محجوب، ۱۳۸۲: ۶۸).

فولکلور (Folk-lore) که در زبان فارسی از آن با عناوینی چون فرهنگ توده، فرهنگ عامیانه، فرهنگ مردم و ... یاد می‌شود، آئینه تمام‌نمایی است که خلیات، باورها، ذوق و ... هر ملّتی را بازتاب می‌دهد. هر ملّتی در طول حیات اجتماعی و فرهنگی خود، دوره‌های تاریخی گوناگونی را پشت سر می‌گذارد و در شرایط مختلف تغییراتی در فرهنگ و زندگی‌اش پدید می‌آید که آن دوره را از دوره‌های دیگر متمایز و مشخص می‌کند.

متون ادبی (اعم از نظم و نثر) هر دوره یکی از بهترین منابع برای جستجوی این تغییرات و ترسیم سیمای فرهنگی آن دوره‌ی مورد مطالعه است. بنابراین، با بررسی شاخصه‌های فرهنگ مردم با آثار ادبی هر دوره و در کنار هم قراردادن آن‌ها می‌توان تصویری از فرهنگ یک دوره و سرانجام با قرار دادن همه‌ی آن‌ها در کنار هم می‌شود، شمایی کلی از فرهنگ یک ملّت را در طول حیاتش نشان داد.

در این پژوهش سعی نگارنده بر آن است تا با جستجوی بازتاب جنبه‌های گوناگون دانش‌ها و باورهای عامیانه هفت اورنگ جامی، به عنوان یکی از مهمترین آثار ادبی قرن نهم، تا حدودی وضعیت فرهنگی آن دوره را نشان دهد. فرضیه‌ی اصلی پژوهش این است که باورهای عامیانه بیشتر در مثنوی‌های لیلی و مجنون و یوسف و زلیخا بازتاب یافته است و کمتر در مثنوی‌های عرفانی (سبحة الابرار...) بازتاب دارد.

۲- پیشینه‌ی پژوهش

تنها پیشینه‌ی یافته شده «جلوه‌های فرهنگ عامیانه در هفت‌اورنگ جامی و مقایسه‌ی آن با هفت‌پیکر نظامی^۱» است که نگارنده در آن به بررسی انواع فرهنگ عامه اعم از سنت‌ها و آداب و رسوم مورد اشاره در هفت‌اورنگ جامی و هفت‌پیکر نظامی پرداخته است. تفاوت این پایان‌نامه با مقاله‌ی حاضر این است که نگارنده در آن بیشتر به جنبه‌های عرفانی هفت‌اورنگ نظر داشته و فرهنگ و باورهای عامه در این مثنوی را بعنوان ابزاری در جهت انتقال مضامین عرفانی هفت‌اورنگ قلمداد کرده است اما در این مقاله بیشتر از بُعد اجتماعی و مردم‌شناسانه به باورهای عامه در هفت اورنگ نظر داشته‌ایم.

۳- بررسی مفاهیم پژوهش

۳-۱- فرهنگ: «فرهنگ یا تمدن مجموعه‌ای پیچیده است که در برگزیده‌ی دانستنی‌ها، اعتقادات، هنرها، اخلاقیات، قوانین و عادات و هرگونه توانایی دیگری است که به وسیله‌ی انسان به عنوان عضو جامعه کسب شده است. (بیهقی، ۱۳۶۵: ۱۱)

۳-۲- فولکلور: نخستین بار آمبرواز مورتن (Ambroise morton) در (۱۸۸۵ م) آثار باستان و ادبیات توده را (Folk-lore) نامید، یعنی دانش عوام. «اما اگر بخواهیم در زبان فارسی کلمه‌ای پیدا کنیم که به تقریبی مفهوم و معنای فولکلور را داشته باشد ناگزیریم جملاتی چون: مجموعه‌ی اطلاعات مردم، معلومات توده‌ی مردم، دانش توده، فرهنگ مردم، معلومات

۱. مرادی، فاطمه، جلوه‌های فرهنگ عامیانه در هفت‌اورنگ جامی و مقایسه‌ی آن با هفت‌پیکر نظامی، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۹۳.

عوام، فرهنگ توده، دانش عوام یا ترکیباتی از این قبیل به کار بریم». (انجوی شیرازی، ۱۳۷۱: ۹) به موجب تعریف سن تیو (Saint Yves) «فلوکلور به مطالعه‌ی زندگی توده‌ی عوام در کشورهای متمدن می‌پردازد.» (هدایت، ۱۳۷۷: ۲۳۳).

۴- بحث و بررسی

۴-۱- باور توده راجع به اشیاء و موجودات در هفت‌اورنگ جامی

۴-۱-۱- بر پشت گاو بودن زمین: «از دیدگاه «نمادشناسی اسطوره» گاو نماد و نشانه‌ای رازآمیز از زمین بوده است. زیرا گاو نشانه آفرینش پست، آفرینش آبی و خاکی پنداشته می‌شده است؛ و با ماه که خود نماد نیروهای بسیار به شمار می‌رفته در پیوند بوده است.» (کزازی، ۱۳۶۸: ۵۰۴) قدما معتقد بودند، زمین روی شاخ گاو تکیه زده و گاو نیز روی ماهی قرار گرفته است... «در آن گاه آن آب را قرارداد، پس ماهی را بیافرید بر سر آب، پس هفتاد سال خاکی آفرید، بر پشت ماهی، بالای آن خاک چهل ارش و آن خاک ثری است. آنگاه از پس هفتاد سال گاو عظیم بیافرید؛ بر پشت این ماهی، پای‌های وی زیر خاک اندر قرار گرفت؛ و این زمین‌ها بر سر وی بفرمود نهادن، و مر این گاو نر را روزی همی رساند و می‌دارد، آرمیده تا هرگز نجنبید، تا آن گاه که زلزله قیامت برخیزد.» (خلف نیشابوری، ۱۳۴۰: ۴)

نامزدکن به زمین زلزله‌ها ساز از آن عالی‌ها سافل‌ها... (سبحه الابرار، ۴۵۱، ۱۱-۹)

۴-۱-۲- ستارگان

۴-۱-۲-۱- چشمه‌ی آفتاب: «خورشید نخستین کره‌ی آسمانی است که در ابتدای طلوع تمدن بلکه در همان نخستین روزهای نشو و نمای انسان توجه ساکنین زمین را به خود جلب کرده است. این توجه تا بدان پایه پیش رفته که برخی و شاید بسیاری از ملل از جمله مصریان قدیم و آریایی‌های قدیم با نظر پرستش به خورشید نگریسته‌اند.» (مصفا، ۱۳۸۱: ۱۸۶) «این ترکیب یک باور کهن را در خود نگه داشته است به این شکل که مردمان قدیم و شاید مردمان نخستین که خورشید بیش از هر پدیده‌ی دیگر آسمانی مورد توجه آنها بوده است، گمان می‌بردند که خورشید هر بامداد از چشمه‌ای بیرون می‌آید و شامگاه در مغرب به چشمه‌ای فرو می‌رود.» (همان: ۱۹۰-۱۸۸)

چشمه آفتاب می‌بینم لیک در طشت آب می‌بینم (سلسله الذهب، ۲۰۵، ۴)
همچین ر.ک به: یوسف و زلیخا، ۶۴۵، ۱۲ و ۱۴.

۴-۱-۲-۲- خسوف: «وقتی ماه به خسوف می‌افتد، عقیده‌ی عوام این است که اژدها او را گرفته و به آواز طشت مس او را رها می‌کند.» (وحید دستگردی، ۱۳۸۷: ۹۷) لذا بر بام‌ها می‌رفتند و بر طشت می‌کوبیدند تا خسوف به اتمام برسد:

مهر و مه را بکن طشت ز بام تا برارند به رسوایی نام (سبحه الابرار، ۴۵۰، ۲۴)

۴-۱-۲-۳- خورشید و زرپوری: «بر اساس باورهای پیشینیان، بر اثر تابش آفتاب و به مرور ایام، بعضی از سنگ‌ها که ارزش ذاتی و لیاقت و شایستگی داشته باشند، با تحمل رنج، به لعل و گوهر تبدیل می‌شوند» (صرفی، ۱۳۸۴: ۱۷۸) در نجوم از میان فلزات زر به خورشید منسوب است:

به هم آمیخته خورشید و سایه ز مشک و زر زمین را داده مایه (یوسف و زلیخا، ۶۶۷، ۸)

۴-۱-۲-۴- سهیل و ادیم: بر اساس باورهای عامیانه رنگ و بوی چرم ادیم از تاثیر ستاره‌ی سهیل است. و سهیل است که به آن رنگ سرخ می‌دهد. در هنگام پاییز که وقت طلوع سهیل است چرم را بر بام پهن می‌کردند تا سهیل بر آن تاثیر گذارد:

کرد مجلد سوی جلدش چو میل داد ادیم از سر مهرش سهیل (تحفه الابرار، ۴۴۳، ۱)

۴-۱-۲-۵- مهتاب و عوعو سگ: «اعتقاد عامه بر این بود که ماه از شروع بدر و امتلاء به خصوص بودن او در منزل «عوا» و «سماک» سگ‌ها را برمی‌انگیزد و آن‌ها را به عوعو وامی‌دارد.» (مصفا، ۱۳۸۱: ۶۹۷)

ز آسمان مه همی دهد پرتو بر زمین سگ همی زند عوعو (سلسله الذهب، ۱۴۴، ۹)

۴-۱-۳- اعضای بدن انسان

۴-۱-۳-۱- چگونگی بوجود آمدن اشک: یکی از باورهای قدما آن بود که خون در جگر انسان اندوهگین و غمگین بخار می‌شود و بالا می‌رود و در دماغ گرد می‌آید و پس از آن از راه چشم فرو می‌ریزد. شمیسا در فرهنگ اشارات، این‌گونه بیان کرده است: «خون جگر می‌سوزد و بخار به دماغ می‌رود و به اشک گرم مبدل می‌شود و سپس از راه چشم و ناودان مژگان بیرون می‌آید. بنابراین منبع اشک، خون جگر است». (شمیسا، ۱۳۸۷: ۱۰۹)

به زاری دست در دامانش آویخت به پایش از مژه خون جگر ریخت
(یوسف و زلیخا، ۶۱۵، ۲۱)
همچنین ر.ک به یوسف و زلیخا، ۶۶۴، ۱۱؛ لیلی و مجنون، ۸۴۴، ۹؛ لیلی و مجنون، ۸۵۷، ۱۷.

۴-۱-۳-۲- خون جگر خوردن: در باورهای عامیانه، حالات مختلف را به اعضای گوناگون بدن نسبت می‌داده‌اند؛ از جمله غم را به جگر منسوب می‌داشته‌اند و اصطلاح «خون جگر خوردن» به معنای رنج و اندوه کشیدن، که در ارتباط با این باور شکل گرفته، در ابیات زیر اشاره شده است:

بس که خون جگر بیاورد خورد تا شود آشکار جوهر مرد
(سلسله الذهب، ۹۸، ۱۶)
شواهد مثال دیگر در این زمینه: سلامان و ابسال، ۳۲۱، ۱۴؛ سبحة الابرار، ۴۶۰، ۱۷.

۴-۱-۴- طب و طبابت

۴-۱-۴-۱- طبقه‌بندی مزاج‌ها: در متن فارسی میانه بندهشن (فصل سیزدهم، بندهای ۱۸۹ به بعد) هر یک از قسمت‌های مختلف بدن به یکی از قسمت‌های جهان تشبیه شده است. پوست چون آسمان، گوشت مانند زمین، استخوان چون کوه و ... بر اساس همین باور، نظریه طبایع یا مزاج‌های چهارگانه‌ی انسان و همانندی آن با عناصر چهارگانه طبیعت، در ایران باستان ظهور کرد». (زرشناس، ۱۳۸۵: ۱۲۶)

۴-۱-۴-۱-۱- بلغم و تاثیرش: در غلبه‌ی بلغم این نشان‌ها بروز می‌کند: سفیدی و نرم و سستی پوست، ضعف هضم، آروغ ترش، زیادی خواب، کندی حواس، برآمدن لعاب دهان و آب بینی رقیق و غیر سوزان. (شمیسا، ۱۳۸۷: ۸۶)
بس که بلغم شود گلوگیرش سرفه آید به جای تحریرش
(سلسله الذهب، ۲۴، ۳)
برای مطالعه‌ی نمونه‌های دیگر در هفت‌اورنگ، ر.ک به: سلسله الذهب، ۳۰، ۷؛ سلسله الذهب، ۸۵، ۱؛ خردنامه‌ی اسکندری، ۹۶۳، ۱۳.

۴-۱-۴-۱-۲- سودا: یکی از اخلاط اربعه که ازدیاد آن موجب جنون و خیال و عشق می‌شود:
وان دگر گفت هیچ از این‌ها نیست افشش غیر عشق و سودا نیست
(سبحة الابرار، ۱۹۳، ۱۱)
۴-۱-۴-۱-۳- صفرا: خلطی است زردرنگ که به فارسی آن را «صفرا» گویند. به اعتقاد قدما ازدیاد صفرا، باعث جنون و صرع است. و مزاج صفراپی تند و غضبناک است. ترشی باعث فرو نشاندن صفرا می‌شود:
ز آن ترش آش‌های صفرا کش برده طبعش ز اهل صفرا هش
(سلسله الذهب، ۳۰۷، ۴)
همچنین ر.ک به سبحة الابرار، ۵۴۸، ۱۰؛ لیلی و مجنون، ۷۵۱، ۱۲.

۴-۱-۴-۵- بیماریها

۴-۱-۴-۱-۴- تب: به هنگام تب کردن درجه حرارت بدن زیاد می‌شود و گاهی سبب به وجود آمدن تبخال در اطراف لب و دهان می‌شود. «در گذشته برای معالجه تب لرزه بر تار نخی افسون خوانده، آن را سه یا هفت گره می‌زدند و به بیمار می‌بستند تا تب او زایل شود». (همان: ۲۶۷) هنگام تب چهره‌ی افراد زرد و بی رنگ و یا سرخ می‌شود:

گیردش لایزال تب لرزه زان تبش در خیال صد هرزه
(سلسله الذهب، ۲۸۹، ۱۹)
همچنین ر.ک به: یوسف و زلیخا، ۶۲۶، ۱۲؛ لیلی و مجنون، ۸۷۲، ۴ و ۸۹۹، ۲۱ و ۹۰۰، ۲.

۴-۱-۴-۱-۵- رمد: «درد چشم، ورمی که در طبقه ملتحمه پدید آید». (معین، ۱۳۷۹: ۱۶۷۴) رمد باعث درد چشم، سرخی و ریزش است و گاهی به علت عدم معالجه باعث نابینایی می‌گردد:

آفت دیده‌ی جسد رمد است رمد دیده‌ی خرد حسد است
(سلسله الذهب، ۱۴۳، ۲۰)
همچنین ر.ک به: سلسله الذهب، ۱۴۳، ۲۱؛ سبحة الابرار، ۵۵۶، ۱۷.

۴-۱-۵-۳- **زهره دریدن و ترس:** قدما و مردم عامه بر این اعتقاد بوده‌اند که ترس بسیار زهره را می‌شکافد و هراسنده را می‌کشد. «ترکیدن زهره به معنی ترس شدید از آن جهت بوده است که وقتی کسی بر اثر ترس و بیم بسیار می‌میرد، پیش از مرگ، صفرا و زردآب استفراغ می‌کرده است و قدما این نشانه را به عنوان ترکیدن زهره و صفرا از شدت ترس تلقی می‌کردند.» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۳۰۳۶)

شرزه شیری ز بیشه غره کشید که یلان را ز بیم زهره درید (سلسله الذهب، ۴۱، ۱۵)
ر.ک به: سلسله الذهب، ۲۷۶، ۱۰.

۴-۱-۵-۴- **سگ گزیدگی و آب:** اگر سگ انسانی را گاز بگیرد، انسان به هاری دچار شده، به تب شدید مبتلا می‌شود اما این افراد با همه تشنگی و نیاز به آب از آب می‌هراسند و می‌گریزند:

دیدار وی و توای رمیده همچون آبست و سگ گزیده (لیلی و مجنون، ۸۲۱، ۱۲)

۴-۱-۵-۵- **صداع:** «صداع یا سردرد، دردی که تمامی یا قسمتی از سر را فرا می‌گیرد و شدت و طول مدت آن متفاوت است، که علل مختلفی دارد از همه مهم‌تر خستگی، فشارهای عصبی، اختلالات دید و ضایعات عضوی مغز را می‌توان به شمار آورد.» (مصاحب، ۱۳۸۰: ۱۵۶۰)

روز و شب رنجه بودی از او جاع گاه تب داشتی و گاه صداع (سلسله الذهب، ۱۶۵، ۱۲)
ر.ک به: همان، ۱۶۵، ۱۸.

۴-۱-۵-۶- **مالیخولیا:** «مالیخولیا و مالنخولیا مرکب از (Melanos) سیاه و (khole) خلط و صفرا جمعاً به معنی خلط سیاه، چون مرض مذکور، سوداوی است. و آن نوعی از جنون است که در فکر فساد به هم می‌رسد ولی صاحب آن به کسی ایذا نرساند.» (خلف تبریزی، ۱۳۶۲: ۱۹۴۷)

ز آل بویه یکی ستوده خصال شد ز مالیخولیا پریشان حال (سلسله الذهب، ۲۹۹، ۱۵)
۴-۱-۵-۷- **ناخن:** مرضی است در چشم و آن گوشتی باشد که در گوشه چشم ایجاد می‌شود و به تدریج تمام چشم را می‌گیرد، اگر آن چه در چشم آدمی ایجاد شده، مداوا نکنند زیاد گردد و آن چه در چشم اسب و استر و حیوانات دیگر تشکیل می‌شود را نبرند، باعث مرگ می‌شود:

ناخن سیمت که به کف حاصلست ناخنه‌ی دیده‌ی جان و دل است (تحفه الابرار، ۴۰۷، ۲)
ر.ک به تحفه الابرار، ۴۰۷، ۳؛ یوسف و زلیخا، ۷۳۴، ۱.

۴-۱-۶- **روش تشخیص بیماریها و درمان آنها**

۴-۱-۶-۱- **فصد:** «فصد و رگ زدن» نوعی تخلیه‌ی همگانی است که زیادی را بیرون می‌راند و منظور از زیادی بیشتر شدن اندازه‌ی خلطی نسبت به دیگری در عروق است. برای کسی که تنش جهت پذیرش بیماری‌ها آمادگی دارد و چنان چه خونش زیاد شود، بیماری دیگر پدید آورد. به فصد یا رگ‌زن مراجعه و فصد می‌کردند.» (ابن سینا، ۱۳۷۰: ۲-۴۷۱)

شنیدستم که روزی کرد لیلی به قصد فصد سوی نیش میلی (یوسف و زلیخا، ۶۵۷، ۱۴)
۴-۱-۶-۲- **قاروره:** در روزگار قدیم، یکی از روش‌های تشخیص بیماری‌ها، استفاده از «قاروره» بوده است. «باید همه‌ی ادرار را در شیشه‌ی فراخ ریخت. معاینه‌ی آن وقتی انجام می‌گیرد که کاملاً در شیشه آرامش یافته است.» (همان: ۳۱۳)

زلزله در گنبد خضرا فکن دوره‌ی قاروره به هم در شکن (تحفه الابرار، ۳۷۴، ۱۷)
همچنین ر.ک به: لیلی و مجنون، ۸۷۲، ۸.

۴-۱-۶-۳- **نبض گرفتن:** یکی از روش‌های شایع تشخیص بیمار بودن افراد، گرفتن نبض آن‌هاست که جامی به آن اشاره کرده است:

زان گونه که نبض گیر را دست چون نبض ز نبض او همی جست (لیلی و مجنون، ۸۷۲، ۵)
ر.ک به: لیلی و مجنون، ۸۷۲، ۶؛ خردنامه‌ی اسکندری، ۹۵۲، ۲۲.

۴-۲- سنگ شناسی و معادن (سنگ‌های قیمتی و خاصیت آنها) در هفت‌اورنگ جامی

۴-۲-۱- در: براساس باور پیشینیان هر صدف که تنها به یک قطره باران قناعت کند و سپس به اعماق دریا بازگردد، به مرور زمان، آن قطره در آن به گوهری بی‌نظیر تبدیل می‌شود. این باور عامیانه در اشعار فارسی بارها دست‌مایه مضمون آفرینی قرار گرفته است؛ از جمله در بیت‌های زیر از هفت‌اورنگ:

ابر نیسان که درفشان آمد آب دریا که بی کران آمد
(سلسله الذهب، ۲۶۴، ۲۳) ر.ک به: سبحة الابرار، ۴۷۶، ۱۳؛ سبحة الابرار، ۵۰۰، ۱؛ یوسف و زلیخا، ۷۰۲، ۱۵.

۴-۲-۲- زمرد: یکی از سنگ‌های قیمتی به رنگ سبز می‌باشد. قدما معتقد بودند، برق زمرد چشم افعی و اژدها را کور می‌کند. جامی در بیت زیر به این اعتقاد عامیانه اشاره نموده است:

نفس افعی و پیر خضر شعار کور میسازدش زمرد وار
(سلسله الذهب، ۲۹، ۱۹)

۴-۲-۳- محلول: «طلق سنگی است سفید براق، که آن را «برک» گویند. چون به چیزی بمالند آتش آن را سوزد و اگر حل گردد، مانند آب شود. آشامیدن آن با ادویه مناسب جهت اسهال دموی، کبدی، و تب‌ها و با غسل جهت سرفه و مغسول آن با آب بارتنگ جهت نفثه الدم سینه». (عقیلی علوی، ۱۳۲۶: ۵۸۷) البته در بیت زیر منظور از طلق محلول، «باده ناب» می‌باشد:

بیا ساقی آن طلق محلول را که زیرک کند غافل و گول را
(خردنامه‌ی اسکندری، ۹۶۶، ۸)

۴-۲-۴- لعل: لعل مثل سایر جواهرات از سنگ کوه استخراج می‌شود. از خواص لعل یکی آن است که خفقان را برطرف می‌کند و در تفریح و تقویت دل قوی‌تر از یاقوت است. (شمیسا، ۱۳۸۷: ۱۰۶۲) در هفت‌اورنگ می‌خوانیم:

تلخ شد کام من ز بخت نژد ساز شیرین ز لعل شکر خند
(سلسله الذهب، ۱۲، ۱) همچنین ر.ک به: سلسله الذهب، ۱۹۹، ۲۲.

۴-۲-۵- یاقوت: «یاقوت یکی از سنگ‌های آذرین که جزء کانی‌های سنگ‌های اسید محسوب می‌شود». (معین، ۱۳۷۹: ۵۲۴۶) یاقوت مفرّج و مقوی است. ابن سینا در رساله فی الادویه القلبیه (ص ۲۷۲) می‌گوید: «بامساکه و خصوصاً فی الفم» یعنی یاقوت نگاه داشتن و مخصوصاً نگاه داشتن آن در دهان شادی آور و مفرّج است. «مقصود ابن سینا این است که یاقوت را در بعضی معجون‌ها به کار می‌بردند با کوبیدن و ساییدن آن». (شمیسا، ۱۳۸۷: ۱۲۲۸)

مهر بگشا ز حقه‌ی یاقوت روح را کام بخش و دل را قوت
(سلسله الذهب، ۱۱، ۲۴) نمونه‌ی شعری دیگر: یوسف و زلیخا، ۶۵۲، ۵.

۴-۳- حکمت عامیانه (شخصیت‌های اساطیری) در هفت‌اورنگ جامی

۴-۳-۱- آل: نام مرضی است مهلک که زنان نوزائیده به آن مبتلا شده و تا هفت روز طول می‌کشد. «در فرهنگ‌های فارسی، آل را سرخ نیم رنگ معنی کرده و نوشته‌اند موجودی افسانه‌ای و دیوی مادینه و نام بیماری و درختی... است. در خرافات ارمنی اعتقاد دارند که آل با مردان کاری ندارد. به روایتی آل، همان «بختک» است؛ اما این دو با هم یکی نیستند». (کتیرایی، ۱۳۴۸: ۳-۲۷۲)

شد ز جولاهکی و مال گری حالشان منتقل به آل گری
(سلسله الذهب، ۱۵۱، ۸) نمونه‌ی شعری دیگر: سلسله الذهب، ۱۵۱، ۹.

۴-۳-۲- اژدها: اژدها، ماری است که درازای آن به سی گز و عمرش به صد رسیده باشد. اژدها آن قدر بزرگ می‌شود که حیوانات خشکی از او به ستوه می‌آیند. (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۸۶) در اساطیر جانور شگفت‌انگیزی است که هم خزنده و هم پرنده است؛ که بال‌هایش همچون بال‌های عقاب، چنگال‌هایش چو چنگال شیر است، و دم آتشین دارد. مردم عوام اعتقاد دارند، اژدها در بن غار می‌زید و بر سر هر گنجی، اژدهایی خفته است:

بن غار منزلگه اژدهاست که از بیم مردم درو کرده جاست
(خردنامه‌ی اسکندری، ۹۸۷، ۲)

نمونه‌ی شعری دیگر: خردنامه‌ی اسکندری، ۱۰۱۲، ۹.

۳-۳-۴- پری: برخی آن را همان جن دانسته‌اند. اما در تصور عوام، پری مونث است و معمولاً آن را بهتر از جن تصور کرده‌اند. «برعکس دیوان، پریان موجوداتی هستند با سرشت نیک و ایده‌آلی و بیشتر نیکوکاراند. می‌توانند گاهی به شکل زن درآیند و نقش زن را ایفا نمایند» (ماسه، ۱۳۵۷: ۱۷۳)

آن دگر گفت با پری شد یار کارش از یاری پری شد زار (سلسله الذهب، ۱۹۳، ۸)
نمونه‌های شعری دیگر: سبحة الابرار، ۵۰۴، ۱۱؛ سبحة الابرار، ۲۴۸، ۷؛ یوسف و زلیخا، ۶۲۱، ۸.

۴-۳-۴- خر دجال: «در فرهنگ اسلامی، دجال نام فرد کذاب مکنی به ابویوسف است که در آخرالزمان و پیش از ظهور «مهدی موعود» پیدا شده و در دوره چهل روزه یا چهل ساله خود دنیا را پر از ظلم و کفر می‌نماید... او پس از ظهور از محله یهودیه اصفهان یا به قولی کوفه یا خراسان، ادعای خدایی می‌کند و بر خری سرخ که پاهای خاکستری دارد، می‌نشیند...» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۷۸)

کاله‌ی دجال بنه بر خرش رو به بیابان عدم ده سرش (تحفه‌الابرار، ۳۸۰، ۲۱)
نمونه‌ی شعری دیگر: همان، ۴۵۵، ۲۴.

۴-۳-۵- دیو: گاهی به معنی جن و گاهی نوعی از آن پری و گاهی به معنی شیطان است. «در فرهنگ‌ها آمده است: نوعی از شیاطین گمراه و کج‌اندیش و کج‌طبع را نیز گویند. این کلمه در قدیم به خدایان آریایی اطلاق می‌شد». (سجادی، ۱۳۵۷: ۵۹۶) در میان تصورات مردم عامه دیوان سیاه، مهیب، ترسناک و باصدای کژاندیش و گمراه کننده هستند: گاه هم پنجه‌ی ددت سازند گاه در دام دیوت اندازند

(سلسله الذهب، ۹۸، ۴)
نمونه‌های شعری دیگر: سلسله الذهب، ۱۱۰، ۱؛ سلسله الذهب، ۱۳۴، ۱۲ و ۲۴۰، ۶؛ تحفه‌الابرار، ۳۶۷، ۱۳ و ۴۳۹، ۴؛ سلسله الذهب، ۱۹۳، ۷؛ (یوسف و زلیخا، ۶۵۵، ۲۳؛ تحفه‌الابرار، ۴۰۰، ۱۲؛ خردنامه‌ی اسکندری، ۹۴۸، ۲۱).

۴-۳-۶- عنقا(سیمرغ): عنقا «مونث اعنق» مرغ اساطیری اعراب است. و همانست که در زبان فارسی سیمرغ نامیده می‌شود. سیمرغ مرغ اساطیری ایرانی‌هاست. آشیانه‌اش بر فراز البرز است. عنقا مرغ بلند آشیانه است و گفته‌اند که در کوه افسانه‌ای «قاف» سکونت دارد:

عدل را زاد راه فردا کن ظلم را همنشین عنقا کن (سلسله الذهب، ۲۷۱، ۱۴)
نمونه‌ی شعری دیگر: سبحة الابرار، ۵۴۱، ۱۰؛ یوسف و زلیخا، ۶۱۰، ۱۹.

۴-۳-۷- غول: «موجودی است افسانه‌ای چون جن و آل و جز این‌ها... از قدرت نامرئی شدن برخوردار است و نیز از این نیروی جادویی خود را به هر شکل که بخواهد درآورد، موجودی مهیب، قوی هیکل، ژولیده موی و پشم‌آلود است. نام همه کس را می‌داند و صدای همه کسی را تقلید می‌کند». (شاملو، ۱۳۷۸: ۱۹۸۰) فروزانفر، در شرح مثنوی شریف گوید: «غول، شیطان یا جنی ساحر که به زعم عرب در بیابان‌ها و بیشه‌ها زندگی می‌کند و بر سر راه می‌نشیند و مسافر را از راه به بیراهه می‌کند.» (فروزانفر، ۱۳۷۵: ۱۷۰)

ورنه غولی شوی بیابانی هم زکعبه هم از وطن مانی (سلسله الذهب، ۹۳، ۲۱)
نمونه‌های شعری دیگر: سلسله الذهب، ۲۱۴، ۱۱؛ تحفه‌الابرار، ۴۱۲، ۱۹؛ لیلی و مجنون، ۹۰۷، ۲۴.

۴-۳-۸- قاف: پیرامون کوه قاف نیز باورها و اساطیر متعددی صورت گرفته است. «به اعتقاد پیشینیان، قاف نام کوهی است که سراسر خشکی‌های زمین را فرا گرفته است؛ و گویند کناره‌های آسمان بر آن نهاده شده است. گرداگرد زمین و میخ زمین است. جنس این کوه را زمرّد سبز می‌دانستند و عقیده داشتند که کبودی آسمان از روشنی زمرّدی است که از آن می‌تابد و گرنه آسمان از عاج سفیدتر است. به جهت آن قاف را کوه اخضر نیز نامیده‌اند» (یاحقی، ۱۳۷۹: ۳۷۷)

یا خود انگار که بودت به زمین قاف تا قاف جهان زیر نگین (سبحة الابرار، ۵۰۱، ۱۷)
نمونه‌هایی شعری دیگر: سبحة الابرار، ۵۷۰، ۱۳؛ یوسف و زلیخا، ۵۷۸، ۷؛ خردنامه‌ی اسکندری، ۹۹۰، ۸.

۴-۳-۹- نسناس: «دیو مردم را گویند و ایشان جنسی از خلق باشند و بر یک پا بر می‌جهند و به زبان عربی حرف می‌زنند». (خلف تبریزی، ۱۳۷۶: ۲۱۴۰) «در خراب‌ها باشند... در هر اقلیمی بر شکل آن قوم باشند، به حد جنوب چهره‌ی آدمی دارند، دوازده ارش بالای یکی بود. سیاه و سپید باشند، و عقل ندارند، صید کنند و عمرشان سه بار چندانک عمر آدمی بود و قومی‌اند از آن سوی یمن و ایشان را بگیرند و بخورند». (طوسی، ۱۳۸۲: ۴۳۰)

گر تو طوطی ز قفس نشناسی به خدا ناس نه‌ای نسناسی (سبحه الابرار، ۴۵۹، ۱۶)

۴-۳-۱۰- یاجوج و ماجوج: «پس جبرئیل مرا سوی یاجوج و ماجوج برد و من دین خویش را برایشان عرضه کردم. و نپذیرفتند و این یاجوج و ماجوج و... همه اهل دوزخند و این یاجوج و ماجوج به وقت رستخیز بیرون آیند و فرزندان ایشان از فرزندان آدمند، از فرزندان یافث نوح‌اند. بالای یاجوج و ماجوج یک گز باشد و دو گوش دارند، چند گوش پیلان فراخ و بزرگ و یک گوش در زیر او کنند و یکی بر پشت او کنند و از آن وقت‌ها که ذوالقرنین آن سد کرده است...». (طبری، ۱۳۳۹: ۱۹۵) تیغ او گر به میان سد نشود کید یاجوج فتن رد نشود (سبحه الابرار، ۵۶۲، ۱۱)

نمونه‌ی شعری دیگر: خردنامه‌ی اسکندری، ۹۶۵، ۴.

۴-۴- باورهای خرافی در هفت‌اورنگ جامی

۴-۴-۱- افسانه

۴-۴-۱-۱- شب چراغ: «گوهری باشد قیمتی که به شب مانند چراغ روشنی دهد. و گویند گاو مانند جانوری در دریا می‌باشد، به هنگام شب به جهت چریدن از آب بیرون می‌آید و این گوهر را از دهن برآورده بر زمین می‌نهد و به روشنی آن می‌چرد و باز به دهان گرفته به دریا می‌رود و مردم به کمین آن نشسته آن گوهر را می‌ربایند». (شمیسا، ۱۳۸۷: ۶۹۳)

شب کفر تاریک چون پر زاغ بر افروخت چون گوهر شب چراغ (خردنامه، ۹۱۵، ۱۸)

۴-۴-۲- افسون‌گری و جادوگری

۴-۴-۲-۱- افسون: اوراد و سخنانی که افسون‌گران یا جادوگران به کار می‌برده‌اند، جهت تسخیر جن، یا گرفتن مار. افسون‌گران به وسیله‌ی افسون، مصروع و دیوانه را نیز معالجه می‌کردند. با توجه به بیت زیر، از افسون برای خواباندن افراد همه استفاده می‌کردند:

چون لبش در فسون بجنبیدی بر خود افسون‌گران بلرزیدی (سلسله الذهب، ۱۹۳، ۱۶)

نمونه‌های شعری دیگر: سلسله الذهب، ۱۹۴، ۱۸؛ سلسله الذهب، ۱۹۵، ۸ و ۱۹۷، ۴؛ لیلی و مجنون، ۸۲۱، ۲۱؛ خردنامه‌ی اسکندری، ۹۷۸، ۲.

۴-۴-۲-۲- جادو (سحر): جادو یعنی فن تسخیر قوای طبیعی و قوای فوق طبیعی به وسیله افسون و اعمال مخصوص دیگر با تشریفات خاص. «سحر عبارت است از فعلی که سبب آن پنهان باشد و موهوم انقلاب و قلب شیء باشد و چیزی است که از راه و طریق خود، اخراج باطل در صورت حق باشد. و کلام یا نوشته‌ای که به سبب آن ضرری در بدن یا عقل غیر وارد آید». (سجادی، ۱۳۵۷: ۲۱) سحر در واقع همان جادو کردن و فریفتن است:

به هر لحظه زایین سحر و فسون به تو ماهی را شوم رهنمون (سلسله الذهب، ۹۲۹، ۱۷)

نمونه‌ی شعری دیگر: خردنامه‌ی اسکندری، ۹۵۰، ۵.

۴-۴-۲-۳- طلسم: «طلسم، از کلمه یونانی «طلسم» گرفته شده است و شکل و صورتی عجیب است که آن را درست کرده و برای دفع سحر و جادو به کار می‌برند و یا اینکه برای اموری که تمایلی به انجام آن نیست تهیه می‌گردد. معمولاً آن را از فلزی مانند مس، تهیه می‌کردند». (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۵۵۰۷) یکی از باورهای عامیانه اینست که هر کجا گنج است، طلسم وجود دارد که از آن گنج محافظت می‌کند:

پنج حرفست پس شگرف این اسم پیش گنج نهان ذات طلسم (سلسله الذهب، ۲، ۵)

نمونه‌های شعری دیگر: سلسله الذهب، ۸۴، ۹؛ تحفه الابرار، ۳۹۷، ۱۰؛ خردنامه‌ی اسکندری، ۹۱۶، ۱۹.

۴-۲-۴-۴ عزایم خوانی: عزیمت خوان با دعا و اوراد خود می‌تواند دیو یا پری را تسخیر کند. یکی از عملیات رمتلان و دعانویسان « پری در شیشه کردن » بود که بدان وسیله مصروعان را معالجه می‌کردند و یا شیء گمشده را پیدا می‌کردند. شیشه در این مورد غالباً به معنی آینه است. «جادوگران و جن‌گیران آینه در پیش اطفال نگاه می‌دارند و اوراد و اذکاری مخصوص می‌خوانند تا کودکان، پریان و اعمال آنان را در آینه ببینند و از گم شده یا سفر کرده‌یی که خبری از او نیست به وسیله‌ی مشاهدات خود در آینه خبر دهند». (شمسیا، ۱۳۸۷: ۲۴۰)

تاجر القصه شد عزایم خوان بهر تسخیر پری سوی خان (سلسله الذهب، ۲۴۲، ۱۶)
نمونه‌ی شعری دیگر: یوسف و زلیخا، ۶۱۰، ۱۱؛ یوسف و زلیخا، ۶۱۰، ۱۲.

۴-۲-۴-۵-۵-۲-۴-۴ کیمیا: «کیمیا عبارتست از معرفت کیفیت تغییر صورت جوهری با جوهر دیگر و تبدیل مزاج آن به تطهیر و تحلیل و تعقید و آن را «اکسیر» نیز خوانند». (ثروتیان، ۱۳۵۲: ۲۴۳) «اصل کلمه کیمیا از واژه یونانی خمیا به معنی خاک سیاه برآمده است. و این نامی بوده است که یونانیان بر سرزمین مصر نهاده بودند». (کزازی، ۱۳۸۶: ۱۵) کیمیا یکی از پنج دانش پنهانی و راز آلود بوده است که به وسیله آن مس یا نقره را به طلا تبدیل می‌کردند:

چون ز اکسیر رو نماید اثر مس اگر کوه‌هاست گردد زر
(سلسله الذهب، ۱۴۹، ۴)

نمونه‌های شعری دیگر: سلسله الذهب، ۱۴۹، ۵؛ یوسف و زلیخا، ۷۴۱، ۱۳؛ لیلی و مجنون، ۹۰۷، ۱۲؛ خردنامه‌ی اسکندری، ۹۳۹، ۱۰.

۴-۲-۴-۶-۶-۲-۴-۴ چشم زخم: «آسیب و زیانی که از نگاه پرمحبت و تحسین آمیز یا از نظر آمیخته به حسد و حیرت شور چشمان به افراد رسد، «چشم زخم» نامیده می‌شود. اعتقاد عامّه براین است که کودکان و حیوانات بیشتر در معرض نظرزدن هستند. اعتقاد به چشم زخم هم باستانی است و هم همه جاگیر». (ثروتیان، ۱۳۵۲: ۱)

۴-۲-۴-۶-۱-۶-۲-۴-۴ راه‌های دفع چشم زخم: برای اجتناب از تأثیر چشم زخم، مردم گاهی به تعویذ و حرز و دعا و امثال آن توسل می‌جویند و گاهی اسفند دود می‌کنند و یا مهره‌های سیاه و کبود و آبی می‌آویزند و ... جامی در هفت اورنگ به این بخش از فرهنگ عامیانه بارها اشاره کرده و راه‌های دفع آن را بیان کرده است:

روز دیگر بر همین دستور بود چشم زخم دهر ازیشان دور بود (سلامان و ابدال، ۳۴۳، ۸)
نمونه‌ی شعری دیگر: یوسف و زلیخا، ۶۰۹، ۲.

۴-۲-۴-۶-۲-۶-۲-۴-۴ چشم زخم و تعویذ: «در ایران باستان برای نگه داشت خویش در برابر مصیبت‌های حاصل از دیوان و رها کردن خود هنگام حمله آنان خرافات رایج به یاری و کمک مردم می‌آمد و تعویذ بر خود می‌آویختند؛ حتی خدایان از به کار بردن چنین وسایلی خودداری نمی‌کردند». (بهار، ۱۳۶۲: ۴۰۸) تعویذ، دعایی بود که نوشته و بر بازو می‌بستند و یا به گردن می‌آویختند:

پاک بازان از پی دفع گزند از دعا بر بازویش تعویذ بند (سلامان و ابدال، ۳۳۵، ۴۰)
نمونه‌های شعری دیگر: یوسف و زلیخا، ۶۰۲، ۱۲ و ۱۳؛ لیلی و مجنون، ۸۶۹، ۲۵.

۴-۲-۴-۶-۳-۶-۲-۴-۴ چشم زخم و حرز: حرز یا پنجم، دعایی بوده است که برای حفظ آرامش و دوری از چشم زخم بر بازو می‌بستند و یا با خود داشتند:

لله الله چه طرفه نام است این ورد دل حرز جان تمام است این (سلسله الذهب، ۲، ۴)
نمونه‌های شعری دیگر: تحفه الابرار، ۴۴۳، ۳؛ لیلی و مجنون، ۸۶۸، ۴.

۴-۲-۴-۶-۴-۶-۲-۴-۴ چشم زخم و حمایل

قرآن کوچکی که در بر می‌آویزند:

عقد حمایل که به بر جلوه داد عقده‌ی صبر از دل و جانم گشاد (تحفه الابرار، ۳۸۶، ۱۵)
نمونه‌ی شعری دیگر: یوسف و زلیخا، ۶۶۹، ۱۴.

۴-۴-۲-۵- چشم زخم و خط نیلی: معمول بوده که برای چشم بد به رخسار کودکان خطی از نیل می‌کشیده‌اند. (شمیسا، ۱۳۸۷: ۳۶۶)

برعدارش نیلگون خطی جمیل رونق مصر جمالش همچو نیل (سلامان و ابسال، ۳۳۲، ۹)
 ۴-۴-۲-۷- چشم زخم و سپند: سپند، تخمی است که جهت دفع چشم زخم می‌سوختند:
 دو اسیر کمند یکدیگر چشم بد را سپند یکدیگر (سلسله الذهب، ۲۳۹، ۲)
 نمونه‌ی شعری دیگر: تحفه الابرار، ۳۶۸، ۲۱.

۴-۴-۳- پیشگویی و تفال

۴-۴-۳-۱- پیشگویی از وضع افلاک: در گذشته منجمان به وسیله‌ی سیر نجوم و وضع افلاک مرگ افراد به خصوص شاهان و بزرگان را پیش بینی می‌کردند. جامی در این ابیات به این نکته اشاره کرده است:
 چنین داد داننده داد سخن ز مشکل گشای سپهر کهن... (خردنامه‌ی اسکندری، ۹۹۳، ۱۶-۱۴)
 ۴-۴-۳-۲- فال زدن: فال هر آن چه که به آن تفال زنند و به وسیله آن از نیک یا بد بودن حوادث آینده با خبر شوند. برای فال شیوه‌های گوناگونی وجود دارد. از جمله: گشودن قرآن یا دیوان حافظ، فال ورق و...:
 چون فال زنان ناخردمند گرد آوردست مهره‌ای چند (سبحة الابرار، ۴۴۶، ۱)
 نمونه‌ی شعری دیگر: سبحة الابرار، ۵۰۶، ۲۱ و ۵۶۵، ۱۱.

۴-۴-۳-۳- تعبیر خواب: خواب‌گزاری یا تعبیر خواب یعنی بیان و تفسیر و تاویل تصاویر، اشکال، اشخاص، اشیاء و حوادثی که انسان در خواب می‌بیند. «یا علمی است که احوال و چگونگی خواب‌ها را به انسان می‌شناساند». (شمیسا، ۱۳۸۷: ۱۱۵)
 جامی نیز مانند اغلب شاعران پارسی به عقاید عامه مردم در تعبیر خواب‌ها توجه داشته و مواردی را در اشعار خود آورده است از جمله موارد زیر:

۴-۴-۳-۱- دیدن گنج در خواب:

گفت دیدم صبحدم خود را به خواب در رهی سرگشته ویران و خراب
 (سلامان و ابسال، ۳۲۴، ۲۰)
 ابن‌سیرین گوید: «اگر شخص در خواب ببیند، گنج یافت دلیلت بیمار شود. جابر گوید: یافتن گنج در خواب در جایی خراب صعب‌تر بود تا جایی آبادان، به سبب آن‌که جای آبادان بیمار زود شفا یابد و در جای خراب بیمار هلاک شود.» (تفلیسی، ۱۳۸۰: ۲۸۸)

۴-۴-۳-۲- دیدن مهر و مه در خواب:

بگفتا خواب دیدم مهر و مه را ز رخشنده کواکب یازده را (یوسف و زلیخا، ۶۳۵، ۲)
 نمونه‌ی شعری دیگر: یوسف و زلیخا، ۶۳۵، ۳.

۴-۴-۳-۳- دیدن هفت گاو لاغر و فربه و خوشه در خواب

شبی سلطان مصر آن شاه بیدار به خوابش هفت گاو آمد پدیدار... (یوسف و زلیخا، ۷۱۰، ۶-۱)
 ابن‌سیرین می‌گوید: اگر دیدم ماده‌ی گاو فربه داشت و دانست که ملک او است دلیل که در آن سال فراخی نعمت یابد، اگر ماده‌ی گاو لاغر ببیند و به خلاف این است. (تفلیسی، ۱۳۸۰: ۲۷۵)
 بگفتا گاو و خوشه هر دو سالند به اوصاف خودش و صاف‌حالتند... (یوسف و زلیخا، ۷۱۰، ۲۵-۱۷)

۵- نتیجه‌گیری

پس از بررسی باورها و اعتقادات مردم عامه در مثنوی هفت‌اورنگ جامی، به این نتیجه می‌رسیم که آداب و رسوم و باورها و تفکرات عامیانه در این اثر گرانقدر بصورت برجسته و پررنگ بازتاب داشته و در این میان، بسیاری از باورهایی که جامی به آنها اشاره کرده در دوره‌های بعد هم رواج خود را حفظ کرده و موضوعیت خود را از دست نداده‌اند؛ از جمله: اعتقاد به جادو،

طلسم، ارتباط گنج و طلسم و ... که در آثار شاعران و نویسندگان ادوار بعد قابل پی‌گیری است. برخی از عناصر فرهنگ عامه، در هفت اورنگ، جنبه‌ی آیینی و مذهبی دارد و برخی دیگر جنبه‌ی خرافه دارد. در کل می‌توان گفت، باورهای عامیانه‌ای که در هفت اورنگ بازتاب یافته است، اگر نه همه، اغلب از همان باورهایی است که صاحبان دیگر متون نظم و نثر قبل از جامی بدان توجه داشتند. زیرا یکی از ویژگی‌های شعر در «قرن نهم» اقتفا و تتبع اشعار بزرگان دوره‌های قبل است و جامی نیز به شاعرانی چون سعدی و نظامی نظر داشته است و از آنها پیروی کرده است.

فهرست منابع و مآخذ

۱. ابن سینا، ابوعلی حسین عبدالله، قانون در طب، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۰.
۲. انجوی شیرازی، گذری و نظری در فرهنگ مردم، به کوشش محمود ظریفیان، تهران، نشر اسپرک، ۱۳۷۱.
۳. بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۲.
۴. بیهقی، حسینعلی، بررسی و پژوهش فرهنگ عامه ایران، انتشارات اداره‌ی موزه‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵.
۵. تفریسی، شیخ ابوالفضل جیشن بن ابراهیم، تعبیر خواب محمد ابن سیرین و دانیال پیغمبر، تهران، انتشارات شهاب، ۱۳۸۰.
۶. ثروتیان، بهروز، فرهنگ اصطلاحات نفایس الفنون، تبریز، نشر موسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
۷. جامی، نورالدین عبدالرحمن بن احمد، هفت اورنگ، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، تهران، اهورا، ۱۳۸۶.
۸. خلف تبریزی، محمد حسین، برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۹. خلف نیشابوری، ابواسحاق ابراهیم بن منصور، قصص الانبیاء، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.
۱۰. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، تهران، موسسه انتشارات دانشگاه، ۱۳۷۷.
۱۱. زرشناس، زهره، «دارو و درمان در سنت اوستایی»، نامه ایران، به کوشش حمید یزدان پرست، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۵.
۱۲. سجادی، جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۵۷.
۱۳. شاملو، احمد، کوچه، با همکاری آیدا سرکیسیان، تهران، انتشارات مازیار، ۱۳۷۸.
۱۴. صرفی، محمدرضا، «عناصر فرهنگ عامیانه در غزلیات حافظ»، فصلنامه فرهنگ، سال هجدهم ش ۳ (پاییز ۱۳۸۴).
۱۵. صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات ایران، تلخیص از دکتر محمد ترابی، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۸۳.
۱۶. طبری، محمدبن جریر، ترجمه تفسیر طبری، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۳۹.
۱۷. طوسی، محمود ابن احمد، عجایب المخلوقات، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
۱۸. عقیلی علوی، سید محمد حسین، مخزن الادویه، تهران، سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، ۱۳۲۶.
۱۹. کنیرایی، محمود، از خشت تا خشت، تهران، انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۸.
۲۰. کزازی، میر جلال‌الدین، رخسار صبح، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۸.
۲۱. _____، شرح دشواریهای خاقانی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۶.
۲۲. مرادی، فاطمه، جلوه‌های فرهنگ عامیانه در هفت‌اورنگ جامی و مقایسه‌ی آن با هفت‌پیکر نظامی، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۹۳.
۲۳. ماسه، هانری، معتقدات و آداب ایرانی، ترجمه مهدی روشن ضمیر، تبریز، انتشارات موسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۷.
۲۴. محجوب، محمد جعفر، ادبیات عامیانه ایران، تهران، نشر چشمه، ۱۳۸۲.

۲۵. مصاحب، غلامحسین، دایره المعارف فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۰.
۲۶. مصفا، ابوالفضل، فرهنگ اصطلاحات نجومی، تهران، نشرات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۱.
۲۷. معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۹.
۲۸. وحید دستگردی، حسن، شرح هفت پیکر، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۷.
۲۹. هدایت، صادق، فرهنگ عامیانه مردم ایران، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۷.
۳۰. _____، نیرنگستان، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۴۲.
۳۱. یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی و انتشارات سروش، ۱۳۷۹.